

هنرجوی تنبل

همان دوستان را که غول مرحله آخر بهانه‌آوری بود و در شماره قبل خدمتتان معرفی کردیم، یادتان هست؟ به ما می‌گفت من کارنامه‌ام مثل پیاز است! پرسیدیم چرا؟ گفت، آخر هر کسی آن را باز می‌کند، بی‌اختیار گریه‌اش می‌گیرد!

پدرش از وضعیت درسی‌اش ناراضی بود. به مدرسه آمد که با ناظم و مدیر صحبت کند. مدیر و ناظم به پدرش توضیح دادند که مشکل اصلی از تنبلی فرزند شماست. او فقط به فکر بازیگوشی است و نباید انتظار داشته باشید با این همه بازیگوشی موفق هم بشود! پدرش گفت، آخر او همیشه به من می‌گوید به خاطر اینکه خوب درس نمی‌دهند و برای ما وقت نمی‌گذارند و معلم سؤال ما را جواب نمی‌دهد و ... نمره‌ام کم شده است!

مدیر مدرسه گفت: «این‌ها را می‌گوید تا کم‌کاری خودش را لایوشانی کند، وگرنه چرا در کلاسشان چند نفر خیلی هم خوب هستند و وضعیت درسی و مهارتی‌شان راضی‌کننده است؟ آن‌ها همه سر یک کلاس هستند!»

ناظم هم گفت این پسر شما یک روز به مدرسه زنگ زد و گفت ببخشید پسرم مریض است و امروز نمی‌تواند بیاید هنرستان! من هم که متوجه کلک او شدم، پرسیدم شما کی هستید؟ گفت، آقا اجازه، من خود بابام هستم!

کاسب ساده‌لوح

نقل است عزیزی قصد راه‌اندازی کسب و کاری داشت. بسیار دنبال کاری مناسب و مکانی خوب برای کارش گشت و گشت تا در نهایت از بین مشاغل به چرم‌دوزی گروید و برای خلق خدا کیف و کفش و وسایل چرم می‌دوخت.

از بین محل‌هایی که می‌توانست دکانی باز کند، یکی را انتخاب کرد و به هیچ چیز جز میزان پول داخل جیبش برای انتخاب محل دکان توجه نکرد. با آب و تاب فراوان دکان را افتتاح و کاسبی را شروع کرد. هر روز کفش چرم زیبایش را به پا می‌کرد و شاد و خرم به مغازه رهسپار می‌شد. همه چیز خوب بود، به جز آنکه هر روز پیرمردی از جلوی دکانش رد می‌شد و به او می‌گفت پسرم جمع کن و برو جایی دیگر! کاسب اما توجهی نمی‌کرد. این در حالی بود که روزها می‌گذشت. او درآمدی نداشت.

یک روز از این بی‌درآمدی و حرف‌های مکرر پیرمرد عصبانی شد و پرسید حکایت چیست؟ پیر گفت، عزیز جان، اینجا همه جد اندر جد گیوه می‌پوشند. کسی کفش چرم نمی‌پوشد. دکانت فقط موجبات خنده و شادی خلق خدا را فراهم کرده است!

کاسب که فهمیده بود خرابکاری کرده است، گیوه‌ای خرید و پوشید. دکان را تعطیل کرد و دست از پا درازتر به خانه برگشت!





فضای مجازی

آنچه در فضای مجازی فت و فراوان است، حرف رایگان است! البته حواستان باشد، در فضای مجازی خیلی‌ها حرف رایگان می‌زنند، اما رایگان حرف نمی‌زنند! هر کدامشان دنبال چیزی هستند و الکی به ذهنشان فشار نمی‌آورند که برای شما و محض رضای خدا حرف تولید کنند.

در یکی از این حرف‌های رایگان نوشته بودند، در عرض یک ماه، به‌طور تضمینی ۲۵ کیلو لاغر کنید. ما هر چقدر فکر کردیم، دیدیم منطقی نیست. تماس گرفتیم. صاحبش گفت، ما به شما برنامه می‌دهیم و شما باید طبق آن عمل کنید تا به نتیجه برسید. پرسیدم مگر می‌شود روزی یک کیلو لاغر شد، گفت بله. اگر طبق برنامه‌ای که می‌دهیم، در خوردن مراعات کنید، می‌شود. من گفتم ببخشید. این برنامه‌ای که به ما داده‌اید، اشتباه شده است. صفحه تقریباً خالی است! او گفت، بله دیگر. خلاصه‌اش این است که نباید چیز زیادی بخورید! گفتم، پس لابد منظور آن از تضمین برنامه هم این است که تا یک ماه دیگر طبیعی است کسی زنده نمی‌ماند که بخواهد دنبال ضمانت بیاید! خیلی خسته نباشید.

تولید بی کیفیت

یکی از شرکت‌های تولید خودروی خارج از کشور، ابتدا کیفیت محصولاتش خوب بود و همه مشتریان راضی بودند. رئیس کارخانه آرام آرام کارخانه را توسعه داد و کارگران بیشتری استخدام کرد. یک روز که به محصولاتش نگاه می‌کرد، با خودش گفت چه کنم که هم حقوق این همه کارگر را بدهم و هم سود بیشتری به جیب بزنم؟ تصمیم گرفت طوری که مشتریان متوجه نشوند، کیفیت قطعات را کاهش بدهد و قیمت‌ها را هم گران کند. این کار را شروع کرد. پول زیادی از مردم می‌گرفت و جنس بی کیفیتی تولید می‌کرد.

روزی یکی از مشتریان که کفرش درآمده بود، آمد و به رئیس کارخانه گفت: «اصلاً می‌خواهید یک کاری کنیم، شما قطعه را بدهید، سرهم‌بندی (مونتاژ) آن با خودمان!»

رئیس کارخانه که متوجه شده بود قضیه لو رفته است، با حالتی عاقل اندر سفیه گفت مگر چه شده؟! مشتری گفت: «از بنده خدایی پول کلانی گرفتند تا از او پذیرایی کنند. ناهار به او کوکو سبزی دادند، شام ماست و اسفناج، و صبحانه هم نان و پنیر و سبزی. از او پرسیدند برای ناهار چه میل دارید برایتان آماده کنیم، گفت زحمت نکشید. خودم می‌رم می‌چرم!» از کیفیت تولیدات آن به بهانه سود بیشتر کم نکنید بالاغیر تا!